



پذیرد نیاز به سواد و دانش است. شخصا این را هم اضافه کنم که نمی‌دانم به چه دلیل در کشور ما زمانی که یک دانشجو مدرکش را می‌گیرد و زمانی که یک استاد حکم تدریسش را دریافت می‌کند، اولین کاری که می‌کند کتاب را می‌گذارد کنار؟!

به عنوان آخرین سؤال با توجه به این اوصاف ما هنوز نتوانستیم در بخش درام‌نویسی و تئاتر به آن اهداف بالا دستنی نظام و آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی و منویات مقام معظم رهبری در این خصوص برسیم، بخصوص در بحث زن و تاثیر زن در جامعه و اینکه می‌بینیم همه در حال اقتباس کردن از آثار خارجی و غربی هستند که آنها نیز تماما به فرهنگ و مسایل و روابط غربی مربوط می‌شود و نه فرهنگ و هنر ما. پس در حال حاضر چاره چیست و چگونه باید این معضل را حل بکنیم؟

توجه بفرمایید که کار نشد ندارد. کار نهضت ادبی رنسانس در اروپا را چهار یا پنج نفر راه می‌اندازند. صحبت بر سر این است که یک شرایطی را برای یک کار نمایشی بگذاریم، مانند یک قصاب که مجوز قصابی دارد یا راننده‌ای که گواهینامه برای رانندگی دارد و این فقط به مدرک تحصیلی‌اش یا حتی فروش بلیط محدود نشود. یک زمانی یکی از این مدیران مرکز هنرهای نمایشی کار بسیار خوبی را کرد و نمی‌دانم چرا ادامه پیدا نکرد و آن این بود که برای کارها جلسات نقد و بررسی می‌گذاشتند و کارها مورد نقد وبررسی منتقدان صاحب نام و تماشاگران قرار می‌گرفت. خب این بسیار بسیار کار درستی بود. کار شدنی هست به شرط اینکه کمیسیون فرهنگی محترم مجلس بجای اینکه فکر کند بودجه‌اش چرا آنقدر کم یا زیاد است و یا اینکه از افرادی در آنجا استفاده شود که بزرگترین افتخارشان این نباشد که بگویند من درعمرم یک سینما یا یک فیلم ندیدم، وزیر ارشاد ما به نحوی انتخاب بشود که حداقل از در سینما یا تئاتری گذشته باشد و هر از گنده‌های تئاتری‌ها و سینمایی‌ها بتوانند تعاملی با وزیر ارشاد یا کسانی که در این زمینه فعال هستند داشته باشند. در عین حالی که ما خیلی بیشتر از نفت، قصه داریم یعنی شخص بنده اینجا در حضور شما رگم را گرو می‌گذارم که به من پنجاه نفر آدم دلسوس و اهل تحقیق بدهید یا بودجه‌ای که به اندازه یکی از ایسن نمایش‌های به اصطلاح لاکچری نباشد، اصلا نتخواهش نزد خودتان باشد، من از دل همین کشور درآمده‌ای را به کمک همکارانم بیرون می‌کنم که قیلا کسانی مانند شکسپیر از ما محترمانه روده‌اند و غیرمحترمانه دزدیده‌اند! ما آن‌قدر فرهنگ و توانایی در درون وجودمان در قصه‌هایمان در زیرزمین‌هایمان و درسینما‌هایمان حبس است که اگر آنها را از غرب بگیریم چیزی برای گفتن ندارند.

بی‌مخاطب، نازل، ایتز، زمخت، ناامید، افسرده و ناپایدار نبوده است. این وضعیت البته دلایل متعددی متنوعی دارد، ریز و درشت؛ اصلی و فرعی؛ اما این خیلی عصبی نیست، کسانی که روزگاری فیلم‌های خوب یا قابل اعتنا و حتی دینی می‌ساخته‌اند، حالا افتاده‌اند به ورطه‌ای که آن سرش ناپیداست!

حتی اگر مناسبات سینما، مناسبات جامعه،



فضای زیست این جغرافیا و... هم به ورطه بی‌اخلاقی و ناامیدی و شکست رسیده باشد، انسان که نباید خودش را و گذشته‌اش را به این چیزها بفروشد و اینچنین ولبد. باید بدهد؟! آخر این معجون درهم جوش بی‌ربط حرام‌کننده پول و انرژی – سمفونی دهم– با این حجم از سخافت و غلط، ارزشش را دارد؟! فاعتبروا یا اولی‌الابصار!

وضعیتی بهتر از سینما هستیم و فعالیت‌های انقلابی هنرمندان بسیجی هستیم که با تولیدات هنری خود که بعضا از شبکه‌های صداوسیمای بخش می‌شود نشان داده‌اند که می‌توانند به عنوان نخبه‌های هنری درتولید آثار فرهنگی و هنری پرتلاش باشند. لازمه حضور پررنگ‌تر بسیجی‌ها در کار تولیدات هنری، این است که ابتدا نهادهای متولی فرهنگی و هنری کشور –که از بودجه بیت‌المال استفاده می‌کنند خود را با مشی انقلاب هماهنگ کنند و در خدمت مردم باشند و برای تحقق این امر لازم است که انقلابی عمل کنند و در مقابل تهاجم فرهنگی از سوی استکبار جهانی بایستند و برای این امر مهم حتما باید با حمایت از هنرمندان بسیجی و بهره‌گیری از تولیدات این عزیزان گام بلند انقلابی را در عرصه فرهنگی بردارند.

به هرحال در هفته بسیج و در چهلمین سال تلاش بسیجیان فدakar و انقلابی در ایران اسلامی هستیم و یقینا بسیجیان کشورمان قادرند، نیازهای و کار هنرمندان بسیجی آماده کنند. به هرصورت امروز در رسانه ملی هم شاهد

**گفت و گو با مسعود سمیعی،**  
**نمایشنامه‌نویس و کارگردان**

# کاریکاتور مضحکی از تئاتر غرب است!

سید علی تدین صدوقی

مردن داشته‌ایم آنچه را که از آن گذشتیم شعارها و آرمان‌های انقلاب اسلامی بود و آنچه را که در هنر داریم کبی می‌کنیم نافهمی و ناآگاهی و صرف این است که به ما هم اطلاق یک فرد وعنصر غربی را بدهند. متأسفانه من چیزی را از ایرانی اسلامی بودن در سطح دانشگاه و کلاس‌ها و درس‌ها نمی‌بینم، درخصوص زن در تئاتر هم باید بگویم که زن در این میان دو وجه دارد. یکی اینکه معمولا جامعه توسط زن آباد یا خراب می‌شود به دلیل آنکه زن همسر است از خانه را اداره می‌کند و زن مادر است.

از طرفی در ادبیات ما، معشوقه زنی است که در عشق زمینی می‌توان به عشق الهی رسید. این نیز در اندیشه‌مان بود اما برای اینکه این کار در تئاتر صورت

مهرسرش را برای دفن ونبار وصیتش، می‌دزدد؟! نمی‌توانست مثل آدم و با همکاری خانواده‌اش او را دفن کند؟ مشکل چه بود این وسط؟

فیلمساز محترما شما قبل از اینکه به فکر کوروش و موقعیت‌ها و آدمک‌های اصلی و فرعی، و هزار و یک مشکل دیگر که این فیلم را تبدیل به یکی از بدترین آثار این سال‌های سینمای ایران کرده است، گویی طرف یک خط ایده ایتز و ورزنیامده و نصفه نیمه داشته و بر همان اساس، یک فیلم ساخته و ما هم طبق معمول مجبوریم این اباطیل زمخت بی‌جاذبیت را تحمل کنیم!

حالا به همه اینها اضافه کنید این ادعاهای گراف و بی‌مزه را که در فیلم «سمفونی نهم»، برای اولین بار چهره کورش در سینمای ایران به تصویر کشیده

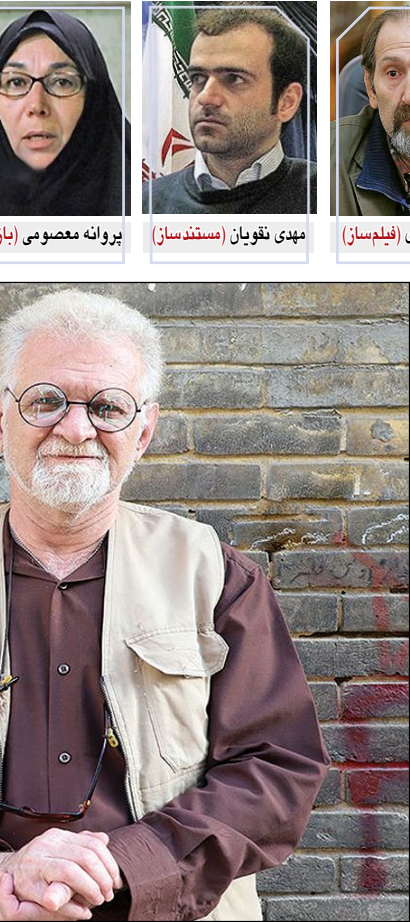


که همه تئاترها به آن دچار هستند؟ مانند روابط آجتجانی، عشق‌های چند سوبه، ارتباطات چند وجهی نامانوس و غیرمتعارف و... اینجا درست شبیه کارهایی است که در غرب انجام می‌شود مانند کارهای پیتنر، یاسمین رضا و...

باید بگویم متأسفانه ما در حال حاضر در بخش فرهنگ و هنر اسبم اسلامی را با خودمان یدک می‌کشیم، به همین دلیل هم فضای سینما و تئاتر ما چندان سالم نیست. طی این سال‌ها شاگردهایی که می‌خواستند با حفظ نجابت خود وارد کار

هستند که مربوط به فرهنگ خودشان است. ما در اینجا متأسفانه کاریکاتور مضحکی از تئاتر غرب را داریم. در زمان گذشته (قبل از انقلاب) تمام سعی و تلاش دانشگاه و دانشجو و روشنفکر و استاد سر این بود که بگویند تئاتر ما مثل تئاتر فلان کشور و بهمان کشور است! ما به شکل کاریکاتورمانه‌ای هم در دانشگاه تدریسش کردیم و هم کاریکاتورش را اجرا کردیم. حتی مفاهیم سیاسی مربوط به انقلاب را هم برای نسل جوان تحلیل نکرده‌ایم، نمی‌شود و نمی‌توان با سرمایه‌داری جنگید و با آمریکا جنگید، نمی‌شود آمریکا را از اروپا جدا کرد، امپریالیسم امروز یک واحد متحد است و... بنابراین زمانی که ما آمدمیم و آمریکا را به یک کشور و یک فرد خلاصه‌اش کردیم طبعاً از لحاظ سیاسی دچار مشکل می‌شویم، بنابراین از لحاظ فرهنگی هم دچار مشکل خواهیم شد. یعنی دانشجوی ما نمی‌داند چه کتابی را باید بخواند. آیا کتابی را بخواند که نوشته مرگ بر آمریکا یا مرگ برسیستمی که نوع استکبار را تولید می‌کند؟

آیا فکر می‌کنید به همین دلیل است که مسئله زن در تئاتر ما یکی از مسائل مهم شده



– از فحواي کلامتان این گونه برمی‌آید که هنوز آن دیدگاه‌های خارجی و غربی که در اروپا و غرب درخصوص هنر و تئاتر وجود دارد اینجا اجرا می‌شود. هنوز این رویکرد است که بخش درام‌نویسی که عنصر مهمی در تئاتر است.

پس شما می‌فرمایید ما هنوز به آن آرمان‌ها و اهداف بالادستی نظام درخصوص فرهنگ و هنر و به ویژه هنر تئاتر نرسیده‌ایم، اما چه مواعتی بر سرر راه بوده است؟ به خصوص در بخش درام‌نویسی که عنصر مهمی در تئاتر است. در درجه اول عرض کنم که یک مدیر یا استاد دانشگاه رشته هنرهای نمایشی و هنرهای زیبا هماتفر کسه با مکاتب هنری آشنایی دارد باید به مکاتب فرهنگی و طبعاً با سبست‌های آئینی و دین و مذهب و اعتقادات مردم خودش و جغرافیا و تاریخ خود را ساله کشورش آشنایی داشته باشد. می‌توانم به جرات بگویم که هیچکدام از مسئولین فرهنگی و هنری با تعداد بسیار بسیار کمی از آنان نوشته‌ای در این خصوص ندارند. برخورد با دانش‌موزان و دانشجویان نیز این گونه است که به آنها گفته می‌شود که تعداد صفحات کتابی را حفظ کنند و آخر ترم امتحان بدهند. مغازه‌های روبرویرو دانشگاه تهران هم که زحمت مطالعه را از دانشجو گرفته و پایان‌نامه نیز برایشان می‌پوسند و اساتید هم به آنها نمره قبولی می‌دهند. درباره اینکه چه باید کرد، پرشتان در بحث آموزش و اساتید ماست که مانند خود ما تنبل هستند و به ضرورت یادگیری بسیار بسیار کم رسیدگی می‌کنند. دانشجو تنبل‌تر از استاد است و زمانی که اینجا را باهم جمع می‌کنیم، مدخلش می‌شود چیزی که ما امروز روی صحنه تئاتر می‌بینیم.

مسعود سمیعی از تحصیل کردگان هنرهای دراماتیک و از رزمندگان دفاع مقدس است که حدود ۴۰ سال است در عرصه هنرهای نمایشی، به نمایشنامه‌نویسی و کارگردانی مشغول است. اوضاع نه چندان خوشایند این روزهای تئاتر بهانه‌ای شد تا با وی به گفت و گو بنشینیم.

آقای سمیعی با توجه به اینکه شما هم قبل و هم بعد از انقلاب را در تئاتر دیده‌اید و هم از هنرمندان و تئاتری‌های انقلابی بوده‌اید که تعلق خاطر بسیاری به تئاتر انقلابی و اسلامی و ایرانی دارید، ارزیابی‌تان از وضع امروز تئاتر در ایران چیست؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم، با تشکر از شما و روزنامه کیهان که به یاد ما افتادید و شرایطی فراهم آوردید که در خدمتان باشم، چون فکر می‌کردم که دیگر نسل ما فراموش شده است اما شما ثابت کردید که این گونه نیست.

من به عنوان یکی از آحاد مردم و کسی که علاقه‌مند به تئاتر است و مقدار اندکی در گذشته کار کرده و از ابتدای انقلاب هم فعال بوده مسایل و ایراداتی را بخصوص بر مسئولین اجرایی تئاتر دارم که به تدریج عرض می‌کنم. اما پاسنخم در ارتباط با حفظ شأن انقلاب و شأن مردم در تئاتر، طبعاً منفی است و مثبت نیست.

قبل از هر چیز لازم می‌دانم تذکر دهم که به نظر بنده حقیر، خیلی مهم است که ما– همه ما– به اندازه فهم و دانش و سواد و کاربلدی‌مان ادعا کنیم، حرف بزنیم و فیلم بسازیم. این خیلی مهم است. این نه تنها یک نکته اخلاقی و انسانی ارزشمند، بلکه مایه و پایه‌ای برای حفظ آبرو و شخصیت ماست. اما شما خوانندگان محترم اگر می‌خواهید یک فیلم فلسفی خیلی جدی، خیلی مهم و خیلی معناگرا و البته کاملا کم‌دی و پر از خنده و فرح، درباره مرگ، تمدن ایران، امروز ایران، فرای ایران و جهان، فلسفه حیات و چیزهایی از این دست ببینید، فیلم «سمفونی نهم» ساخته محمدرضا هنرمند را از دست ندهید!

بنده در طول این فیلم در سینما لحظات بسیار

مفرح و شادای را تجربه کردم و در حالی که فیلم به شدت سعی می‌کرد حرف‌های «مهم» و «عمیق» و «جدی» بزند، نمی‌دانم چرا من هر چه جلوتر می‌رفت، از خنده تسوی صندلی وامی‌رفتم و خود را در حال تماشای یک کم‌دی –احتمالا خواسته– از دستاوردهای فنی و معنایی سینمای «باعظمت» و «جیب» ایران می‌یافتم!

داستان از این قرار است که شخصیت اصلی قصه راحیل، که یک جراح است همسرش را در حین عمل جراحی از دست داده است. او تصمیم می‌گیرد تا جنازه

امروز در مقطعی از گذر تاریخی انقلاب قرار داریم که دشمنان ما تهاجم فرهنگی را بیش از همیشه در دستور کار خود قرار داده‌اند تا با نفوذ در مراکز فرهنگی، نهادهای هنری و بخش‌هایی که با فرهنگ و هنر سروکار دارند بار دیگر چتر سلطه خود را دراین کشور انقلابی اسلامی پهن کنند. دراین رابطه متأسفانه سینما و برخی از نهادهای فرهنگی هم هنری هم آماج این تهاجم قرار گرفته‌اند که می‌طلبید، تهیه کنندگان، کارگردانان و هنرمندان بسیجی، حضوری پررنگ‌تر در میدان‌های تولید آثار سینمایی و تلویزیونی داشته باشند.

امروز فضای سینمای ما بسیار ملتهب و دست‌نخوش تهاجم است بیشتر هنرمندان و سلبریتی‌های سینمای ما رنگ و لعاب غرب زدگی به خود گرفته‌اند، به طوری که امروز در بیشتر آثار سینمایی که در کشور تولید می‌شود و به اکران در می‌آید از حال و هوای انقلابی خبری نیست و آثار، اغلب در جهت ترویج فرهنگ غربی هستند. هنرمندان بسیجیی زیادی امروز در ایران



## من ایرلندی هستم لعنت به انگلستان!

در گذشته فیلم‌ها و سربال‌های متعددی در مورد ظلم انگلستان نسبت به دیگر اقوام و کشورهای آسیایی و آفریقایی ساخته شده بود. البته انگلستان ثابت کرده است که وقتی پای برتریت طلبی و نژادپرستی به میان می‌آید می‌تواند به همسایه‌های دم گوشش هم مانند مردمی که در قاره‌ای دیگر هستند، ظلم کند و به زور، ناموس و اموال شان را غارت کند. از این رو در سه دهه گذشته فیلم‌ها و سربال‌هایی با محوریت ظلم انگلستان به مردم ایرلند و اسکاتلند نیز مورد توجه قرار گرفته است.

فیلم «بلبل» یکی از تازه‌ترین ساخته‌ها در مورد استعمار همه جانبه انگلستان است که سال گذشته بی‌سر و صدا اکران شد. داستان فیلم در مکانی که کمتر سینما و تلویزیون به آن پرداخته‌اند می‌رود و مخاطب را به سال ۱۸۲۵ و زمان استعمار استرالیا توسط انگلیس می‌برد و ظلم‌هایی را که توسط سربازان انگلیسی به مردم بومی استرالیا و زندانیان ایرلندی می‌شود را، به تصویر می‌کشد.

در حال حاضر با وجود شعلهور شدن خشم و اعتراض مردم اسکاتلند و ایرلند به خاطر تصمیمات دولت انگلیس مبنی بر جدا شدن از اتحادیه اروپا و نیز به دلیل ظلم، فشار و تحقیری که طی سالیان متوالی بر مردم این دو کشور توسط انگلستان تحمیل شده، ساخت فیلمی مانند «بلبل»، بسیار معنادار به نظر می‌رسد؛ مخصوصاً که به خاطر سیاست‌های بسیار تبعیض گرایانه در مورد مردم این دو کشور، زرمزه‌های جدایی به فریاد تبدیل شده است و هر اتفاقی می‌تواند فقیله این خشم سرسبسته و اعتراض بحق را روشن کند.

البته ساخت فیلم بلبل از طرف کشوری مانند استرالیا که می‌تواند به محض مرگ ملکه انگلستان، استقلال خود را از این کشور اعلام کند هم، قابل توجه است و می‌توان آن را به عنوان فیلمی که قرار است ذهن مخاطب استرالیایی را به یاد گذشته‌های نه چندان دور ببرد و لزوم جدایی واستقلال از انگلستان را به او یادآور شود، در نظر گرفت.



**بلبل شروع به خواندن می‌کند**  
بلبل یا(The Nightingale) فیلم قبلی است در ژانر درام، تاریخی و هیجانی به کارگردانی و نویسندگی «جنیفر کنت»، محصول سال ۲۰۱۸ استرالی.

داستان فیلم بلبل در سال ۱۸۲۵ و در زمان اشغال استرالیا توسط انگلیس، می‌گذرد. «کلیر» که یک محکوم ایرلندی ۲۱ ساله است با بازی اشلینگ فرچوسی) دوران محکومیتش توسط دولت انگلستان به پایان رسیده اما پس از آزادی هنوز هم مجبور است با سوء استفاده‌گری‌های ستوان «هاوکینز» (با بازی سم کلکلین) کنار بیاید و به خاطر حفاظت از شوهر و نوزادش، سکوت کند. وقتی همسر کلیر آبروی هاوکینز را جلوی مافوقش می‌برد، هاوکینز و گروهش به طرز بی‌رحمانه‌ای شیش به خانه کلیر حمله می‌کنند، شوهر و فرزندش را می‌کشند و به کلیر تعرض می‌کنند و فرادیش هم برای گرفتن پستی مهم‌تر از آن منطقه می‌روند.

کلیر که می‌بیند فریاد و شکایتش پیش قاضی منطقه به جایی نمی‌رسد، تصمیم می‌گیرد خودش برای انتقام از این گروه دست به کار شود و با استخدام یک ردیاب بومی به نام «مانگتا» به بهانه اینکه دارد به دنبال همسرش می‌گردد، ره هاوکینز و گروهش را پیدا می‌کند...

**نگاهی با فطرت زنانه**  
در فیلم «بلبل» محور اصلی داستان بر شخصیت زنی می‌گردد که مورد ظلم واقع شده و حالا به دنبال گرفتن انتقام است اما این شخصیت بر خلاف دیگر شخصیت‌های انتقام گیرنده زن در دو دهه اخیر سینمای غرب، نه سبلی از جاذبیت‌های جنسی است که تفتنگ به دست گرفته و فانتزی‌های مجازاتگر بودن را تداعی می‌کند و نه قرار است با نفرت از مردان، تک تک آن‌ها را قلع و قمع کند؛ کلیر بر خلاف تصاویر کلیشه‌ای معمول از زنان، یک مادر و یک همسر داغدار است که مورد ستم قرار گرفته و چون شرایط شکایت از ظالمان را ندارد، قدم در این راه می‌گذارد. بهتر اگر بخواهیم بگوییم یک یک زن واقعی است، با تمام خصوصیات فطری و انسانی، به خاطر همین هم وقتی قاتل فرزندش را می‌کشد به شدت متقلب می‌شود و می‌فهمد که انتقام و کشتن چیزی نیست که در ذات او جایگاهی داشته باشد و در نهایت هم دو نفر باقی مانده به دست کلیر در مقابل تمام مردمی که آن‌ها را نمی‌شناسند، رسوا می‌شوند اما به دست کلیر کشته نمی‌شوند.

دقت به حالات و روحيات طبیعی زن و مردی دست دیده بدون در نظر گرفتن رنگ و نژادشان در فیلم بلبل، باعث شده تا مخاطب با تمام وجود بتواند با لحظه به لحظه این فیلم و دو شخصیت اصلی، هم فانت‌پنداری کند و تا آخر پای داستان آن‌ها بنشیند.

**تبعیضی بالاتر از رنگ پوست**  
در فیلم «بلبل» نویسنده با هوشمندی علاوه بر نشان دادن تبعیض‌های معمول بین سفیدپوستان و رنگین پوستان، به سراغ به تصویر کشیدن تبعیض در مقیاس عمیق تری چون ملیت گزایی رفته است، به خاطر همین هم در این فیلم مانگتا، به عنوان یک سیاه پوست بومی که مورد آزار سفید پوستان انگلیسی قرار رفته است در کنار کلیر که زنی سفید پوست است ولی با فاصله کمی از انگلستان و در ایرلند به دنیا آمده، قرار می‌گیرد و فیلم نشان می‌دهد که هر دو این انسان‌ها در مقابل ظلم و برتریت طلبی افراطی انگلیسی‌ها، یکسان هستند و به هیچ کدام رحمی نمی‌شود.

در قسمتی از مکالمات مانگتا و کلیر، مانگتا با بیان ظلم‌های سفید پوستان انگلیسی در مورد خودش و کل خانواده‌اش به خاطر خشم از آنچه برایشان اتفاق افتاده، به کلیر که فکر می‌کند یک سفید پوست انگلیسی است، لقب «احرام‌زده انگلیسی» می‌دهد و کلیر هم که خودش بالاترین درجه از تبعیض و ظلم را از جانب این به اصطلاح سفید پوستان انگلیسی دیده بود، با خشم می‌گوید: «من ایرلندی هستم، لعنت به انگلستان» این دیالوگ و دیالوگ‌هایی که در طول این سفر بین مانگتا و کلیر رد و بدل می‌شود به خوبی احساسات مردمی را که از ظلم انگلستان ضربه خورده‌اند و حالا دیگر نمی‌توانند مثل گذشته در این مورد سکوت کنند و به دنبال انتقام هستند را، نشان می‌دهد.

در فیلم «بلبل» شخصیت‌ها به مرور و در جریان داستان به عمق و پختگی می‌رسند، به خاطر همین هم در ابتدای فیلم کارگردان با هوشمندی نشان می‌دهد که شخصیتی مثل کلیر به خاطر ترسش از ستوان انگلیسی، ریز بار ظلم باقی می‌ماند و هر گونه سوءاستفاده‌گری را به امید نجات همسر و فرزندش تحمل می‌کند اما در نهایت به این نتیجه می‌رسد که سکوت نه تنها نجات بخش نیست که تنها ظالم را جرئ‌تر و کسالت‌گر می‌کند و شخصیت مانگتا هم مانند کلیر در ابتدای داستان به شدت از درگیر شدن با به اصطلاح خودش «سفیدپوستان وحشی» می‌ترسد اما رفته رفته و با آشکار شدن اینکه چرا کلیر در این سفر به دنبال انتقام است و دیگر اتفاقات، مانگتا نیز جرأت نداشته‌اش را به دست می‌آورد و در مقابل ظلمی که به او و امثال او در سزم‌شهرش شده، می‌ایستد.

در صحنه‌هایی که مانگتا و کلیر مهمان پیرزن و پیرمرد انگلیسی مثلا مهربان هستند، وقتی از مانگتا دعوت می‌شود که به جای زمین می‌تواند غذایش را که در ظرف غذای سنگ ریخته شده، با آن‌ها روی میز بخورد، اشک‌های مانگتا جاری می‌شود و می‌گوید: «اینجا سزم‌زم من، اینجا خونه منه...» کارگردان با ظرافت عمق نژادپرستی را حتی در قالب‌های به ظاهر مهربان و بی‌گناه به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که هرگز قرار نیست این نژادپرستی تمام شود، بلکه در بهتری حالت ممکن، شکل و رنگش تغییر می‌کند.